تمسک به عام در شبهه مصداقیه

جلسه 488

دوشنبه 10/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص هست. مشهور بین القدماء علی ما نسب الیهم جواز تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل هست. در شبهه مصداقیه مخصص متصل کسی توهم نکرده است که می شود به عام تمسک کرد. چون اصلا مخصص متصل جلو ظهور عام را می گیرد در ماعدای تخصیص، اکرم کل عالم لیس بفاسق. عالم مشکوک الفسق می شود شبهه مصداقیه دلیل عام. معلوم است که در شبهه مصداقیه دلیل عام نمی شود به خود عام تمسک کرد. چون مفاد خطاب عام قضیه حقیقیه است. کل عالم لیس بفاسق واجب الاکرام. هیچ وقت قضیه حقیقیه متکفل بیان صغرای خودش نیست، چون مآلش به قضیه شرطیه است که إذا وجد عالم لیس بفاسق فیجب اکرامه. و هیچ قضیه شرطیه ای متکفل این نیست که بیان کند شرط من موجود است در خارج یا موجود نیست. إذا طلعت الشمس فالنهار موجود متکفل نیست بیان کند طلوع شمس را یا عدم طلوع شمس را. اکرم العالم الذی لیس بفاسق هم مآلش به قضیه شرطیه است که إذا وجد عالم لیس بفاسق فیجب اکرامه. و این متکفل وجود شرطش در خارج نیست. وبطور کلی قضیه حقیقیه بیان کبری می کند. بیان کبری متکفل بیان صغرای خودش نیست. اما در مخصص منفصل گفته می شود که عام ظهورش شامل همه افراد شده است. اکرم کل عالم ظهورش منعقد شد در وجوب اکرام کل فرد من افراد العالم. دلیل که آمد گفت لاتکرم العالم الفاسق این در مقداری که حجت هست می گوید من حجت اقوی هستم و بخاطر من که خاص هستم و حجت اقوی هستم از ظهور عام رفع ید کنید. ظهور عام با وجود مخصص منفصل مختل نمی شود. حجیت این ظهور عام مشروط است به عدم حجت اقوی که خاص هست. قائلین به تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل می گویند خب ما از شما سؤال می کنیم آیا لاتکرم العالم الفاسق حجت است بر حرمت اکرام زید که مشکوک الفسق است؟ یعنی شما وقتی که شنیدید لاتکرم العالم الفاسق، دیگر در مورد زید که عالم است ولی مشکوک الفسق است حجت تمام می شود بر حرمت اکرام او؟ قطعا اینطور نیست. برای اینکه شما می توانید رجوع کنید به اصل برائت. این نشان می دهد حجت بر حرمت اکرام زید مشکوک الفسق تمام نشده است. اگر حجت تمام شده بود که به اصل برائت رجوع نمی کردیم. پس حجیت لاتکرم العالم الفاسق موقعی تمام می شود که هم کبری واصل بشود و هم صغری. آنوقت می گویند این خطاب قاطع عذر است دیگر نمی توانید برائت جاری کنید از حرمت اکرام زید، ولی تا زید مشکوک الفسق است خطاب لاتکرم العالم الفاسق حجت نیست بر حرمت اکرام او. ظهور اکرم کل عالم هم که شامل این زید عالم می شد، العام حجة فی جمیع افراده الا ما کان المخصص المنفصل حجة علی الخلاف. در مورد زید مشکوک الفسق خاص منفصل ححت بر حرمت اکرام این زید مشکوک الفسق نیست، پس ما حجت اقوی نداریم، از ظهور عام که حجة لولا الحجة الاقوی نباید رفع ید کنیم.

واین را نباید قیاس کرد به مطلق مثل اکرم العالم. مطلق حجت نسبت به افراد نیست. یعنی ظهور ندارد مطلق در بیان حکم افراد. او می گوید طبیعت عالم واجب الاکرام است و این هم که مقید شد به غیر فاسق، شد اکرم العالم غیر الفاسق. اما عام متکفل بیان افراد است. مثل اینکه مولا بگوید اکرم هؤلاء و ما می دانیم مولا راضی به اکرام ناصبی نیست. خب هر مقدار که یقین کردیم ناصبی هستند می زنیم کنار، اما آنهایی که مشکوک هستند که ناصبی هستند یا نه، خب اکرم هؤلاء متکفل بیان وجوب اکرام این افراد است. ما باید به این ظهور اخذ کنیم.

این یک تقریبی است که معروف است برای قول به تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل.

نقل شده است که صاحب عروه هم نظرش همین است. ولکن مرحوم آقای خوئی فرموده اشتباه می کنند، صاحب عروه یک جاهایی که فتوی داده است به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل، چون استصحاب عدم ازلی جاری کرده است. مثلا دم اقل من الدرهم است، اما نمی دانیم دم حیض است یا دم رعاف. اگر دم رعاف است معفو است ولی اگر دم حیض است معفو نیست، چون دم حیض اقل من الدرهم هم باشد معفو نیست در نماز. صاحب عروه می گوید می شود نماز خواند در این دم اقل من الدرهم که مشکوک الحیض است. آقای خوئی می فرماید یکوقت فکر نکنید که ایشان در شبهه مصداقیه مخصص منفصل که مانعیت دم حیض است تمسک می کند به عموم عفو از دم اقل من الدرهم. ابدا. ایشان استصحاب عدم ازلی جاری کرده، این دم وقتی که نبود حیض هم نبود، پس استصحاب می گوید الان هم حیض نیست.

و این عجیب است صاحب عروه از پرچمداران مخالفت با استصحاب عدم ازلی است. اصلا فتاوای صاحب عروه مشخص است که استصحاب عدم ازلی را قائل نیست. ولذا در عروه هر کجا که یک فرع فقهی مطرح می شود که مبتنی بر استصحاب عدم ازلی است می بینیم صاحب عروه می رود طرفداری می کند از مخالفین استصحاب عدم ازلی. از جمله در مائی که از بدء وجودش نمی دانیم کر است یا کر نیست. می گوید اگر خونی در او افتاد محکوم به نجاست نیست. چرا؟ برای اینکه شاید کر باشد. با اینکه استصحاب عدم ازلی می گوید لیس بکرّ.

مرحوم صاحب عروه در مسأله 50 نکاح موضعش را مشخص کرده، گفته من قاعده مقتضی و مانع را قبول دارم. مثلا یک زنی از دور می آید نمی دانی خواهرت است یا دختر عمویت. صاحب عروه می گوید نگاه نکنی. یا اصلا بالاتر، یکی کسی می آید نمی دانی پسر است یا دختر، صاحب عروه می گوید نگاه نکنی. چرا؟ نه بخاطر تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل. ما یک عامی داریم که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم، خرج منه المماثل و المحرم. شک داریم این منظور الیه مماثل یا محرم است یا نه اجنبیه است. صاحب عروه می گوید فکر نکنید ما تمسک به عام قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم کردیم در شبهه مصداقیه مخصص منفصل. نه، ما قاعده مقتضی و مانع جاری کردیم. انسان بودن مقتضی حرمت نظر است، همنیکه این منظور الیه انسان است مقتضی حرمت نظر به او است. مماثل بودن یا محرم بودن مانع است از حرمت نظر. هر کجا مقتضی ثابت شد مانع مشکوک بود بناء عقلاء بر این است که می گویند آن مقتضا موجود شده است و انشاءالله مانع در کار نیست. که این هم باز عجیب است.

حالا قاعده مقتضی و مانع را بعضی از اعلام مثل آقای زنجانی در عناوین ثانویه قائل شده اند. مثلا شک می کنیم که این وضوء ضرری است یا حرجی است. ضرر و حرج عنوان ثانوی رافع تکلیف است. شک که بکنیم می شود شک در مانع. گفته اند عقلاء در مواردی که مانع عنوان ثانوی است عند الشک بناء بر عدمش می گذارند. اما در عناوین اولیه واقعا کلام صاحب عروه غریب و عجیب است. ما تیری زدیم به یک سمتی که زید آنجا بود، نمی دانیم آیا دیوار مانع شد که تیر به زید بخورد یا مانع نشد. تیر زدن مقتضی قتل زید است. وجود دیوار مانع از قتل زید است. آیا عقلاء اینجا می گویند شک در مانع که کردی قاعده مقتضی و مانع پیاده کن و بعد بگو بلند بگو لااله الا الله وجنازه برای زید درست کنی و تشییعش کنی؟! این حرفها چیست؟. مثلا آتش آمده نمی دانیم این پارچه مانعی داشت از سوختن مثلا خیس بود، بگوئیم انشاء الله خیس نبود سوخته. شک در وجود مانع داریم. عقلاء همچنین کارهایی نمی کنند. علاوه بر اینکه تطبیقش بر این مورد شک در محرمیت یا شک در مماثلت محل اشکال است، این مثال صاحب عروه ربطی به قاعده و مانع ندارد. که محل بحثش اینجا نیست.

آنهایی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند راحت هستند. در مثالی که نمی دانیم منظور الیه پسر است یا دختر، می گویند نظر جائز است، چون شک داری پسر یا دختر. آن کسی که نظر به او حرام است دختر است. می شود شبهه مصداقیه دختر، برائت از حرمت نظر جاری می شود. اما اگر می دانی دختر است نمی دانی خواهرت است یا اجنبیه است، قائلین به استصحاب عدم ازلی مثل َآقای خوئی راحت هستند می گویند استصحاب می کنیم که این خانم زمانی که نبود خواهر ما نبود الان هم خواهر ما نیست. کل امرأة لیس باخت یحرم النظر الیها. اما کسانی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند می شود شبهه مصداقیه، چکار می کنند؟ این زنی که مشکوک است که خواهر انسان است یا اجنبیه است، استصحاب عدم ازلی را هم قبول ندارند، تمسک به عام در شبهه مصداقیه را قبول ندارند، مقتضای قاعده این است که بگویند نظر جائز است دیگر. این هم یک مشکلی است.

پس اگر استصحاب عدم ازلی را قبول کردید موضوع حرمت نظر کل امرأة لیست بمحرم است. هذه امرأة بالوجدان ولیست بمحرم به مقتضای استصحاب عدم ازلی، فیحرم النظر الیها. مشکلی ندارد. آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد و تمسک به عام در شبهه مصداقیه را قبول ندارد مقتضای قاعده این است که بگوید نظر جائز است. جواز نظر هم فقط به موی سر نیست، بلکه به همان نظری که می شود به محارم کرد.

یا در مورد زنهایی که مشکوک هستند که سیده هستند یا غیر سیده، خب اینها در حیض حکم سیده را بار کنند یا غیر سیده؟ چکار کنند؟ اگر استصحاب عدم ازلی را قبول دارید، خب این زن آن وقتی که نبود سیده نبود الان هم نیست. احکام زن سیده بر آن بار می شود که مشهور می گویند تحیض الی خمسین سنة. اما آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد و تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل را هم قبول ندارد چکار باید بکند؟ بگوید این زن تا پنج سال حیض می شود یا تا شصت سال. شبهه مصداقیه است. اکثر زنها شبهه مصداقیه اند دیگر. چون شما شیوخ که یقین ندارید که سید نیستید، شاید سید بودید و نسبتان گم شد. آنوقت چه جور ما زکات بگیریم، شاید سید باشیم، شبهه مصداقیه حرمت اخذ زکات است. سهم سادات نمی توانیم بگیریم چون شبهه مصداقیه سید فقیریم و زکات هم نمی توانیم بگیریم چون شبهه مصداقیه شیخ فقیریم، پس چه بکنیم؟

ولذا مشهور بین قدماء علی ما نسب الیهم این است که تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل جائز است. ولکن مقتضای صناعت خلاف این است.

اقول: این استدلالی که شد بر جواز تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل، که استدلال نادرستی بود. چرا؟ برای اینکه اینها خلط کرده اند بین دو معنای حجت. یک معنای حجت، حجت بر تکلیف فعلی است که مانع از جریان برائت است. یک حجت، حجت بر کبری است که موجب تخصیص عام می شود. لا تکرم العالم الفاسق در مورد مشکوک الفسق حجت بر تکلیف فعلی نیست ولذا مانع از برائت نیست، ما لایعلمون را تبدیل به ما یعملون نمی کند. اما لا تکرم العالم الفاسق حجت بر کبری که هست، حجت بر جعل که هست. و ما در بحث عام وخاص به دنبال کشف جعل هستیم. اصلا خطاب اکرم کل عالم متکفل جعل است نه متکفل وجود موضوع در خارج که مجعول در خارج ببینیم فعلی هست یا فعلی نیست. اکرم کل عالم متکفل جعل است یعنی متکفل کبری است. خب لاتکرم العالم الفاسق هم متکفل کبری است. این کبری در خاص با آن کبری در عام در کنار هم که قرار می گیرند عرف بین آنها جمع می کند، می شود أکرم کل عالم لیس بفاسق. لا تکرم العالم الفاسق حجت بر تکلیف فعلی در مشکوک الفسق نیست، چون تکلیف فعلی در صورتی حجت بر آن قائم می شود که ما هم حجت بر کبری داشته باشیم و هم حجت بر صغری. و این است که مانع از برائت است. اما در رابطه با کشف مراد جدی مولا از عام همینکه لاتکرم العالم الفاسق نسبت به بیان جعل مجمل نیست، کبری را بیان کرد جعل را بیان کرد، مراد جدی مولا را ما کشف کردیم که مراد جدی مولا از اکرم کل عالم این است که اکرم کل عالم لیس بفاسق. این را ما فهمیدیم. وقتی این را فهمیدیم دیگر چه فرق می کند این را با یک دال بفهمیم یا با دو دال منفصل. چه فرق می کند. وإن شئت قلت: شما که می گوئید اکرم کل عالم دلالت می کند بر وجوب اکرام این زید که مشکوک الفسق است آیا می خواهید اثبات کنید وجوب اکرام زید را ولو کان فاسقا؟ اینکه خلاف دلیل خاص است که می گوید لاتکرم العالم الفاسق. اگر می خواهید اثبات کنید وجوب اکرام این زید مشکوک الفسق را مطلقا ولو کان فاسقا، اینکه خلاف لا تکرم العالم الفاسق است، اثبات وجوب مطلق برای اکرام این فرد ولو کان فاسقا. اگر می خواهید اثبات کنید وجوب اکرام را برای این فرد بشرط أن یکون عادلا، خب شرطش را احراز کنید ما حرفی نداریم. بله اکرم کل عالم افاده می کند وجوب اکرام این فرد مشکوک را بشرط أن یکون عادلا، ولکن شما شرطش را احراز نکردید. باید شرطش را احراز کنید تا بعد بگوئید اکرام این فرد وجوب فعلی دارد.

پس این تقریب اول تمام نیست.

محقق عراقی آمده یک تقریب دومی ذکر کرده که به نظر خودش خیلی عمیق است، وآخرش هم دیده قانع کننده نیست خودش اشکال کرده است.

تقریب محقق عراقی این است که گفته: عام با مطلق فرق می کند. ولذا می بینید تمسک به مطلق را در شبهه مصداقیه مقید کسی مطرح نکرده است. اکرم العالم، لاتکرم العالم الفاسق، کسی نگفته تمسک بکنید به مطلق در شبهه مصداقیه مقید. در عام این را گفته اند. چرا؟ برای اینکه عام با مطلق فرق می کند. فرقش چیست؟ می گوید فرقش این است که تخصیص عنوان نمی دهد به عام، اما تقیید عنوان می دهد به مطلق. اکرم العالم وقتی گفتند که مطلق است بعد گفتند لا تکرم العالم الفاسق این خطاب مقید کشف می کند که عالم در خطاب مطلق تمام الموضوع نیست بلکه جزء الموضوع است. جزء دیگرش لیس بفاسق است. پس مراد جدی کشف شد. عالم لیس بفاسق یجب اکرامه. همه قبول دارند که دیگر نمی شود تمسک کرد به این خطاب مطلق در شبهه مصداقیه اش.

اچجما در عام تخصیص عنوان نمی دهد به عام. اکرم کل عالم که می گویند وبعد می گویند لا تکرم العالم الفاسق، این لا تکرم العالم الفاسق اعدام می کند حکم عام را در مورد عالم فاسق. اما موضوع عام هنوز عالم است و این عالم تمام الموضوع هم هست.

ایشان مثال می زند می گوید: اگر مولا گفت اکرم کل عالم بعد علماء پیرمرد فوت کرده اند، نوبت رسید به جوانها، آیا موت شیوخ باعث تعنون اکرم کل عالم می شود به عنوان شباب که اکرم کل عالم شاب؟ نه. موت بعض افراد حکم را منتفی می کند از آنها، اما عنوان به عام نمی دهد. تخصیص هم موت تشریعی حکم عام است. یعنی لاتکرم العالم الفاسق می گوید من نیامدم بگویم عالم جزء الموضوع است، نخیر عالم تمام الموضوع است برای وجوب اکرام، ولی این وجوب اکرام را من تقطیع می کنم و نابود می کنم نسبت به عالم فاسق. عنوان پیدا نمی کند عام.

اگر بخواهید مثال دقیقتر بزنید: مولا گفت طلبه های این مدرسه را اکرام کن، بعد آمد پنج نفر را خارج کرد، اتفاقا این پنج نفر شاعر هستند. فقط این پنج نفر شاعر هستند. خب اخراج این پنج نفر عنوان نمی دهد به اکرم هؤلاء الطلبة در اینکه اکرم هؤلاء الطلبة غیر الشعراء منهم. نه، آمد اخراج کرد این پنج فرد را از حکم عام، عنوان نداد به موضوع عام. این مبنای محقق عراقی است. و از این مبنا استفاده ها می کند که به زودی مطرح می شود.

بعد محقق عراقی می گوید: با این مبنا تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل خیلی قوی می شود. چون اکرم کل عالم مراد جدی هم همین عالم است نه عالم لیس بفاسق.

فقط در مورد عالم فاسق حکم عام مرده، شک می کنیم نسبت به این مشکوک الفسق حکم عام مرده است یا نه، خب اصالة العموم در عموم عام می گوید من راجع به همه افراد عالم می گویم وجوب اکرام هست. هر مقدار که علم به کذب عموم داشتید رفع ید کنید از عموم. شما علم به کذب این عموم دارید در مورد این زید مشکوک الفسق؟ نه. پس چرا رفع ید می کنید؟.

بعد محقق عراقی می گوید: ولکن انصاف این است که این تقریب هم درست نیست. چرا؟ برای اینکه درست است که تخصیص عنوان نمی دهد به عام، ولکن بالاخره شارع حکم عام را از عالم فاسق قطع کرد، این عالم مشکوک الفسق اگر واقعا فاسق باشد حکم نسبت به او قطع شده است. ما اگر بخواهیم به اکرم کل عالم تمسک کنیم باید مولا متکفل بیان این است که آقا نسبت به این فرد من متکفلم بیان کنم که وجوب اکرام هست و این آقا فاسق نیست. قضیه حقیقیه شأن مولا نیست که بیاید متکفل تطبیقات بشود. این شأن مولا نیست که بیاید تطبیق کند بگوید نسبت به این زید وجوب اکرام فعلی هست و من خبر می دهم که این زید فاسق نیست. اینکه شأن اکرم کل عالم نیست، قضیه حقیقیه است. یا بیاید مولا بگوید اصل در عالم این است که عادل است. خب این هم که از خطاب اکرم کل عالم استفاده نمی شود. آیا می خواهد خبر بدهد که هذا لیس بفاسق؟ این خلاف شأن مولا است در قضایای حقیقیه که متکفل تطبیقات نیست. بخواهد بگوید اصل این است که هر عالمی عادل است خطاب اکرم کل عالم متکفل این حکم ظاهری نیست.

محقق عراقی حرفش این است که می گوید ظهور تصوری اکرم کل عالم همین را می گوید که در تقریب گفتیم، شامل این فرد می شود ظهور تصوری، و عام هم عنوان پیدا نمی کند. ولکن آن چیزی که حجت است ظهور تصدیقی است نه ظهور تصوری. ظهور تصدیقی در اینجا مختل است چرا؟ برای اینکه قرینه نوعیه داریم که شأن مولا تطبیق نسبت به افراد در این قضایای حقیقیه نیست. این قرینه نوعیه که لیس شأن المولی تطبیق القضیة الحقیقیة علی افرادها، این قرینه نوعیه مانع می شود از انعقاد ظهور نوعی تصدیقی برای خطاب أکرم کل عالم در مقام بیان حکم این فرد مشکوک. و الا ظهور تصوری هیچ مشکلی ندارد. اگر آیه نازل می شد می گفت ظهور تصوری حجت است ما تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل را قبول می کردیم، چون ظهور تصوری اش درست شد دیگر. ظهور تصدیقی یعنی ظهور نوعی که یا موجب وثوق بشود یا موجب ظن نوعی اینجا حاصل نمی شود. چون قرینه نوعیه داریم که مولا متکفل تشخیص افراد نیست. اصلا چه بسا مولا بما هو مولای عرفی خبر ندارد که زید فاسق است یا عادل.

اقول: این بیان محقق عراقی غیر از اشکالی که خودش کرد اصل مبنایش هم درست نیست. چرا؟ برای اینکه بالاخره این دلیل لا تکرم العالم الفاسق با عموم عام اگر بخواهد جمع بشود تناقض است. وجوب اکرام کل عالم به نحو قضیه عامه موجبه کلیه با لاتکرم العالم الفاسق که سالبه جزئیه است تناقض دارد. کشف می کند یا موضوع معنون است شده اکرم کل عالم لیس بفاسق، یا لااقل وجوب مشروط است، کل عالم یجب اکرامه اذا کان عادلا، آخرش این است که وجوب می شود مشروط. موضوع عنوان پیدا کند اما وجوب که باید مشروط بشود. نه موضوع بشود عالم لیس بفاسق ونه وجوب بشود مشروط به أن یکون عادلا، اینکه تناقض می شود با خطاب لا تکرم العالم الفاسق.

واین موت بعض افراد دیگر چیست؟! موت بعض افراد مربوط به مقام فعلیت حکم است مربوط به مجعول است، والا جعل که مضیق نمی شود. پیرمردها فوت بکنند جعل مولا که متضیق نمی شود. در مقام مجعول و حکم فعلی موضوع ها منعدم شد، چه ربطی دارد به بحث عام؟ در عام کشف کردیم که جعل متضیق است نه اینکه در خارج موضوع پیدا نکرده است. بله در خارج موضوع پیدا نکرده شیوخ فوت بکنند موضوع منعدم بشود اما جعل که متضیق نمی شود. در عام وخاص، خاص کشف می کند که جعل متضیق است. می ماند تقریب دوم که تقریب آقای صدر است انشاءالله فردا عرض می کنیم.